



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۱۰/۲۶

نویسنده: ن. جلیل زاد

سوگندنامه یک کنری به زنان بیدار این خاک ملامت نمی کنم ، بیدارت می کنم

دختران سپیده، پیش از آنکه آفتاب برآید. آتشی که زیر خاکستر هم خاموش نمی‌شود. ای زن‌ترین زن جهان، برخیز که آسمان به نام تو می‌درخشد. ای زن افغان، ای دختر کوه و رود. بگذارید سخن را از گنر آغاز کنم. از سرزمینی که کوه هایش سر در آغوش آسمان دارند و صنوبر هایش چون نگهبانان خاموش بر شانه بلندی ها ایستاده‌اند.

از دره هایی که سپیده‌دمان، مه چون چادر نازک مادر بر آن ها می افتد و آفتاب آهسته و باحیا آن را به کنار می زند. از دریایی که از دل سنگ برمی خیزد، می خروشد و در برابر هیچ دیواری سر فرود نمی آورد. در کودکی از این دریا درسی آموختم که هرگز از یادم نرفت:

آب را می توان لحظه ای بست، اما نمی توان برای همیشه به بند کشید. و امروز، هرگاه به تو می نگرم ای زن افغان، همان دریا را در رگ های تو می بینم.

ای زن ترین زن جهان! تویی که پیش از آنکه لغت «حق» را بشنوی، معنای «صبر» را در شیر مادر نوشیدی. تویی که با دستان ترک خورده نان پختی، چنان که گویی در هر گرده آن دعایی نهفته بود. تویی که در شب های جنگ، فرزندان را زیر بال خود پنهان کردی و بامدادان چنان لیخند زدی که کودک آسمان را بی ترس ببیند.

هر خشت این خانه ویران یک بار از دست تو گذشته است. هر چراغی که هنوز در این سرزمین روشن است، از روغن جان تو می سوزد. اما چه بگویم از زخمی که بر پیکر تو نشسته است؟ دخترکی که هنوز عروسکش را از آغوش نینداخته، به نام رسم و رواج به خانه بخت ناشناخته فرستاده می شود.

دختر مکتبی که چشمانش لبریز از آرزوی کتاب و کتابچه و قلم است، می شنود که «جای تو چهاردیواری است». دروازه مکتب ها بر روی دختران این خاک بسته شد و آواز زنگ مکتب که روزی چون مرغی سحرخیز بر بام های ما می نشست، خاموش گشت.

بدانید که این ستمی است بر زنان ما، نه سرنوشتشان. و سرنوشت خواندن ستم، بزرگ ترین دروغی است که تاریخ بر زبان ضعیفان نهاده است. با این همه ای خواهر و ای مادر، می خواهم از زخمی دیگر نیز با تو سخن بگویم، آرام و دلسوزانه، چنان که دست بر شانه عزیزی می نهند. زخمی که تازیانه اش همیشه از دست بیگانه نیست، گاه از دستان مهربان خود ماست.

رسم های کهن، از زبان مادران پاک دل و مادر کلان نازنین به دخترکان می رسد، بی آنکه کسی بداند آن زنجیر را روزی بر پای خود آنان نیز بسته بودند.

مادری که می گوید «دخترم، خاموش باش، اینجا جای سخن گفتن نیست»، از بی مهری نمی گوید. از ترس می گوید، ترسی که از نسل های پیش به او رسیده است، چون میراثی که هیچ کس نخواسته و همه گرفته اند. پس ملامت نمی کنم، بیدارت می کنم. ستم هرگز از آن ستم دیده نیست، اما شکستن زنجیر نسل ها می تواند به دستان خود تو آغاز شود. بدان ای مادر که دامن تو نخستین مکتب جهان است. پیش از آنکه معلم، ملا، حاکم یا هیچ کس دیگر بر کودک تو سخنی بگوید، تو نخستین سخن را گفته ای.

هر آنچه امروز در گوش دخترت زمزمه کنی، فردا در دل او چون درختی ریشه می دواند.

اگر به او بگویی «تو کمتری»، باورش می کند. اگر بگویی «تو انسانی، با خردی که خدا به تو داده و حق که هیچ کس نمی تواند از تو بستاند»، چون صنوبر کثر، با سری برافراشته بزرگ می شود. به پسران نیز بیاموز که مردانگی، سپر بودن است و نه زنجیر بودن، که قدرت حقیقی، حمایت است و نه حبس. و شما ای پدران، ای برادران، ای همسران و ای پسران، می دانم که بسیاری از شما دختر و خواهر و همسران را از جان بیشتر دوست دارید و رنج آنان بر دلتان چون خار می نشیند.

امروز زمان آن است که این مهر را به عمل بدل کنید. سپر دخترتان باشید، نه دیوار او.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له رالپړلو مخکي په خير و لولي

دستِ خواهرتان را بگیرد که به مکتب برسد، نه آنکه راهش را ببندد. شرفِ یک مرد در بستن در بر روی زن خانه نیست، در گشودن آن است.

دختر تحصیل کرده، آبروی خانواده است نه ننگِ آن، و ملتی که نیمی از خرد خود را در خانه زندانی می کند، با یک بال شکسته می خواهد پرواز کند.

اکنون با تو سخن می گویم ای دخترِ نازنین من، تو که امروز در گوشه ای از این سرزمین کتاب و کتابچه و قلم را زیر شالت پنهان می کنی. بدان که علم چون همان دریای کثر است.

می توان بر مسیرش سنگ ریخت، اما نمی توان آن را از خروشیدن بازداشت.

هر حرفی که در خفا می آموزی، قطره ای است که به دریا می پیوندد. هر کتابی که در تاریکی شب می خوانی، چراغی است که فردا خانه ای را روشن می کند. روزی خواهد آمد که این قطره ها سیل شوند، و آن روز هیچ سدی پایدار نخواهد بود.

تو آینده ای، ای دخترم، و آینده را نمی توان زندانی کرد. به همه زنان این خاک می گویم که آموختن، نخستین قدم رهایی است.

مادری که خواندن بداند، فرزندی می پروراند که پرسیدن بداند. و کسی که پرسیدن بداند، هرگز به هر زنجیری تن نمی دهد، چه آن زنجیر را در لباس رسم ببوشانند، چه در لباس قدرت. نه سنتی که بر رنج کودکان بنا شده باشد شایسته حرمت است و نه قانونی که انسان را از آموختن بازدارد.

هیچ باوری، چه از سنت کهن باشد و چه از قدرت تازه، حق ندارد بر چشم بیدار انسان پرده بکشد. و تو ای جهان خاموش، که نظاره گر این رنج هستی، بدان که آنچه امروز بر دختران افغان می رود، تنها داستان یک ملت نیست. آینه ای است که فردا چهره همه ما را در آن می بینند.

وجدانی که در برابر اشک یک دختر خاموش بماند، فردا در برابر اشک همه خاموش خواهد ماند. ای زن و دختر افغان! ای مادر شب بیدار، ای خواهر بردبار، ای دختر آرزومند! در تو چیزی هست که هیچ طوفانی نمی تواند از ریشه بگند، چیزی که از جنس کوهستان است و از جنس آب.

تو نیمی از آسمان نیستی، تو خود آسمانی، با همه ستاره هایش.

بگذار قلمت شمشیر تو باشد، کتاب و کتابچه سنگر تو، و خردت قلعه ای که هیچ کس نتواند فتحش کند. و من، از این دور دست، از یاد دره های کثر و موج بی امان دریایش، بر تو سلام می فرستم و سوگند می خورم که تا نفسی هست، از تو خواهم گفت.

زیرا سرزمینی که دخترانش بیدارند، هرگز نمی میرد، و صبحی که از دامن این دختران برخیزد، سرانجام بر همه دره ها خواهد تابید.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد